

## ضرورت بازنگری به تاریخ سینمای ایران

# گام های نخست؛ موافقان و مخالفان

ابراهیم نبوی

### ورود سینما به ایران

داستان ورود سینما به ایران به چندگونه روایت شده است: نخست آن که با توجه به ساخت فیلم دختر لر، آبی و رابی و حاجی آقا، آکاتور سینما چنین گفته شده که ورود سینما به ایران در اوایل حکومت رضاخانی اتفاق افتاده و آغاز تولید فیلم ایرانی معنای ورود سینما گرفته است. و دیگر آن که ورود اولین دوربین فیلمبرداری، سفر مظفرالدینشاه به فرنگ و فیلمهای مستند اولیه به معنای ورود سینما به ایران حساب آمده است. سینما، مانند بسیاری هنرهای دیگر وارداتی نخست از طریق نخبگان اقتصادی و سیاسی به ایران آمد. نخستین دستگاه های فیلمبرداری به دربار آمدند تا پادشاه بی حمیت قاجار که جز در اندیشه خوشگذرانی نبود بتواند حظ بصر ببرد. پادشاه از مردم و بالاخص از گرایشات دینی آنان هراس داشت، بنابراین تلاش می کرد تا این موضوع را که دستگاه سینماتوگراف وارد دربار شده است پنهان کند. و سینما در این دوران در محدوده دربار باقی ماند.

پیش از آن که به توصیف این امر بپردازیم لازم می دانم که شرایط ایران را در زمان ورود سینماتوگراف به ایران باز کنم.

### شرایط ایران در زمان ورود سینماتوگراف:

۱) انقلاب مشروطه و حکومت قاجار: جلال آل احمد در غریبزدگی آشکارا جسد شیخ فضل الله را بر بالای دار مظهر قربانی شدن استقلال ایران در مذبوح مشروطه انگلیسی می داند. این روزها- یعنی بیش از ۲۵ سال پس از انتشار غریبزدگی بسیاری از مورخین و کسانی که در باب مسائل فرهنگی و سیاسی می اندیشند پا را از این پیش تر گذاشته و انقلاب مشروطه را اقدام سیاسی فراماسونری انگلیس می دانند. اما از سوی دیگر همین افراد جنبش مشروطه را حرکتی مردمی به رهبری روحانیون وقت برعلیه حکومت استبدادی برمی شمارند. کدام تفسیر به صواب نزدیک است؟

اطلاعات و اسناد تاریخی در باب هر دو نظر فوق شواهدی را

ارائه داده اند. نام بسیاری از رهبران مشروطه همان نام هایی است که در لژهای ماسونی آمده است، اما خطی که میان آزادیخواهان و دست نشاندهگان انگلیس کشیده شده علیرغم نامرئی بودن همچنان وجود دارد.

«سیاحتنامه ابراهیم بیک» نوشته حاج زین العابدین مراغه ای با دقت و درستی تصویری از شرایط اجتماعی ایران- مدتی پیش از انقلاب مشروطه- را ارائه کرده است. در این کتاب سه جلدی حکومت فاسد، مردم فقیر و اعتقادات سنتی خرافی به نقد کشیده شده است. این کتاب در دوران انقلاب مشروطه از اسناد آگاهی کننده بود که مردم از طریق آن می توانستند نسبت به شرایط خود آگاه شوند.

همین ویرانی و خرابی را در نوشته های دهخدا نیز می توان دید.

۱) دربار قاجار: ام الخبائث: همزمان با قدرت گرفتن مناسبات بین المللی و استعماری در سطح جهان، اقتدار سیاسی در دوران قاجار رو به ضعف رفت. هر چه قدرت روسیه، انگلیس و قدرت های بزرگ دیگر در دوران قاجار افزونی می گرفت، دربار ایران با ضعف بیش تری مواجه می شد. پادشاهان قاجار مردمانی خودپرست و عیاش بودند. از سویی تلاش می کردند که به هر نحو از طریق ارتباط با روحانیون و مراجع وقت مشروعیت خود را نزد مردم حفظ کنند و از سوی دیگر با ایجاد حکومتی فاسد سعی در غارت مردم می کردند. اصلاحگرانی مانند میرزاتقی خان امیر کبیر پس از مدت کوتاهی خدمت به این مرز و بوم جان خود را فدیة مردم و سرزمین ایران کردند و آنهایی که باقی ماندند همان ها بودند که همواره به عنوان نوکر شاه قلمداد می شدند. سازمانی برای حکومت وجود نداشت و شیوه استبداد شرقی به عنوان مهم ترین شیوه اعمال قدرت در ایران رایج بود. شیوه ای که از زمان حکومت شاه عباس صفوی کمابیش حفظ شده بود. در طول پنجاه سال حکومت ناصری این شیوه قدرت بیش تری گرفت. قدرت های خارجی نیز در این دوران پایگاه و جایگاه قوی تری یافتند و فقر همچنان قانون اول در وضعیت اجتماعی



حاجی آقا آتور سینما

محسوب می‌شد. در این شرایط بود که اولین زمینه‌های و رود اندیشه غربی به ایران به وجود آمد. و همین امر شرایط ایران آن دوران را تغییر داد.

## ۲) موقعیت روشنفکران:

با اعزام گروهی از داوطلبان تحصیل در فرنگ، اولین زمینه‌های حضور روشنفکری در ایران به وجود آمد، اما این امر تنها به دلیل اعزام محصلان به خارج از کشور نبود. ورود کتاب‌ها و اخبار تحولات فرنگستان به تدریج باعث به وجود آمدن جریان‌ها و اندیشه‌های روشنفکرانه شد؛ میرزا عبدالرحیم طالبوف، آخوندوف، میرزا ملکم خان ناظم الدوله، میرزا آقاخان کرمانی، ناظم الاسلام کرمانی و... طلیعه دار شکل‌گیری این گروه شدند. آثاری مانند «کتاب احمد»، «مسالک المحسنین»، «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» و... عرضه شد و اهمیت به فرهنگ و دانش دنیای جدید باب شد. تجدید نظر در سنت‌ها و روابط اجتماعی مهم‌ترین موضوع و اندیشه گروه‌های سنتی بود که در نوشته‌های این افراد و اشعار اجتماعی دوران مشروطیت و پس از آن آمده است. در کنار شکل‌گیری اندیشه‌های اجتماعی و فلسفی جدید، هنر جدید غرب نیز پای به این دیار گذاشت. نقاشی رئالیستی توسط کمال الملک به حد اعلای خود رسید و باب شد. نمایشنامه‌های فرنگی منجمله آثار ولتر توسط آخوندوف و برخی دیگر ترجمه و به صورت ایرانی شده عرضه گشت. داستان نویسی آرام آرام به صورتی جدید آغاز شده و اولین داستان‌های ایرانی به چاپ رسید. از ۱۲۵۰ هـ. ش. تا ۱۳۰۰ هـ. ش. این تحولات رخ می‌یافت. نشر سنگین و مکلف و نخبه‌گرا که عمدتاً در جهت مکاتبات دیوانی و کتب علمیه به کار می‌رفت با توسعه چاپ ساده و عامیانه شد. نمونه این نشر ساده را در «کتاب احمد»، خاطرات اعتمادالسلطنه»، «سفرنامه ناصرالدینشاه»، «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» می‌توان یافت. شعر

تیز از تکلف رها شد و به تدریج کسانی چون «عارف قزوینی»، «ایرج میرزا»، «میرزاده عشقی» آثار خود را عرضه کردند. موسیقی نیز به تدریج از خفا و از نزد خنیاگران و نوازندگان نخبه‌گرا که عمدتاً در دربار به هنرنمایی می‌پرداختند بیرون آمد و اولین کنسرت‌های موسیقی برگزار شد. همه این اتفاقات در شرایطی رخ می‌یافت که قدرت سیاسی دستخوش مجادلات مختلف بود. معماری سنتی ایران نخست با کلاه فرنگی‌ها و شمس‌العماره تغییر کرد و آرام آرام معماری جدید ایتالیایی و فرانسوی در خانه‌های نخبگان اقتصادی و فرهنگی به وجود آمد. این تغییرات از دو طریق و به دو مقصد صورت می‌گرفت و در نتیجه دو گونه از روشنفکران را نتیجه می‌داد. گروه اول کسانی بودند که اندیشه فرهنگی خویش را در امتداد اندیشه سیاسی پذیرفته و آن را ترویج می‌کردند. این افراد عمدتاً وابسته به قدرت‌های سیاسی بودند (میرزا ملکم خان ناظم الدوله، میرزا عبدالرحیم طالبوف، آخوندوف و...) و یا جناح‌هایی بودند که به دلیل گرایش‌های فرهنگی و سلیقه‌های هنری و ادبی خود به اندیشه سیاسی غربی روی می‌آوردند؛ کسانی مانند «حاج زین العابدین مراغه‌ای» و «حاج سیاح» و... این دو گروه را نمی‌توان در یک تعریف گنجانند و به تفسیر پرداخت. اگر چنانچه تمام این افراد را وابستگان به دربار انگلیس بدانیم و آنان را در لژهای فراماسونری تعریف کنیم لاجرم تمام تلاش‌های اصلاح‌طلبان را به نقد خواهیم کشید و آزادی و عدالت و دانایی را در قلمرو شرور نام خواهیم برد. و مجبور خواهیم شد کسانی را که در راه استقلال و آزادی ایران جان باختند در عداد جاسوسان و خائنین به شمار آوریم. در این معرکه و مهلکه صواب چنین است که دست از قضاوت بکشیم و تنها به توصیف نتایج و توابع این موارد بپردازیم. از این منظر گمان ما بر این است که این دو گروه از دو انگیزه برخوردار بوده‌اند. در مقابل نیز چنین دیدگاهی قابل رؤیت است.



حاجی آقا آکتور سینما

اندیشه های گذشته گرا از آزادی و تجدد دفاع می کردند و طرفدار استقلال ایران بودند.

(۳) کسانی که برای حفظ حیثیت دین با آزادی و مشروطه مخالفت می کردند و الزاماً برای دفع افسد (غرب بیدین) با فاسد (استبداد) کنار می آمدند.

(۴) کسانی که برای حفظ قدرت فاسد دربار با آزادی و مشروطه خواهی و تجدد و غرب مخالفت می کردند.

در تفسیر صواب و ناصواب این چهار گرو عمده تا چندین نظریه موجود است:

(۱) کسانی که دنیا را ملاک می دانند: آنان معتقدند مشروطه خواهی بر مسیر صواب و برای دگرگون شدن کشور لازم و ضروری بوده و عواقب و توابع آن نیز بر مسیر صواب است.

(۲) کسانی که دنیا را جهنم مؤمن و بهشت کافر می دانند: آنان معتقدند که مصلحت مردمان و بهبود زندگی آنان ملاک نیست، بلکه دینداری و آخرت مردمان ملاک است. و چون مشروطه طلعه بیدینی است بنابراین مشروطه و اندیشه غربی و تکنولوژی و هر آن چه از توابع حاکمیت غرب است نادرست است.

(۳) کسانی که سرنوشت ما و از جمله حاکمیت غرب را در این مملکت حواله حق می دانند و معتقدند سرنوشت ما به همین گونه که هست باید باشد. اینان سرنوشت ما را پذیرفته اند، اما قائل به تذکر این نکته اند که غرب، غروب حقیقت است و ما در بطن کفر زندگی می کنیم.

شیخ فضل الله نوری و پیروانش در مقابل جریان تغییرات فرهنگی و اعتراض بر علیه سنتها به سختی موضع گرفته و به جنگ با این جمع پرداختند. شیخ فضل الله غرب را به گونه موجود واحدی می دید که هر جزء آن بوی کفر می داد، به همین دلیل با هر آنچه که از غرب آمده بود می جنگید. شیخ نه بر صندلی نشستن را درست می دانست و نه قاشق و چنگال را مصرف کردن و نه مشروطیت را و نه سائر جزئیات را، چرا که معتقد بود اگر هر جزئی از غرب داخل فرهنگ دینی شود، دین مصطفی (ص) الی الابد به باد خواهد رفت. شیخ ذره ای حاضر به عقب نشینی و مذاکره و انعطاف نبود. و همین امر موجب می شد که به جنگ با جریان مشروطه خواهی برخیزد. در کنار شیخ کسانی بودند که دشمنی شان با جریان مشروطه خواهی نه به مقصد اعتراض به نابودی حیثیت دینی، بل به معنی دفاع از استبداد بود. در این مسیر شیخ دریافته بود که جز پناه بردن به استبداد قاجار هیچ راهی برای مقابله با جریان تجددخواهی ندارد و به گونه ای با دفع افسد به فاسد قصد حفظ دین و کیان دینی را می کرد. از نظرگاه ما تکلیف شیخ نیز با پیروان استبداد یکجا روشن نمی شود.

بدین ترتیب گروه های زیر را در عداد روشنفکران برمی شماریم:

(۱) کسانی که به دلیل ارتباطات سیاسی با غرب مدافع مشروطه و فرهنگ آزادی و تجدد بودند.

(۲) کسانی که برای تغییر سنتها و برای مبارزه با

ما از قضاوت و خوب و بد کردن آن چه بر سر ما آمده است می‌پرهیزیم و تنها تلاش می‌کنیم که توصیف‌کننده آن چه شده است باشیم.

### هنر جدید و تکنولوژی و نسبت آن با مشروطه

حکومتی که پیش از مشروطه موجود بود، حکومت دینی- به هر تفسیر یا تاویل که گفته آید- نبود، اما حکومت مشروطه به دلیل آن که رنگ اندیشه جدید غربی بر آن آمده بود اقتضای توسعه تفکر غیردینی را داشت. با شکل‌گیری مشروطه و شیوع اندیشه‌های جدید غربی، و همزمان با آن شکل گرفتن هنرها و آغاز دوران جدیدی از زندگی فرهنگی، در دامنه اندیشه جدید همزمان با انقلاب مشروطیت و اندکی پس از آن مجموعه هنرها به سوی هنر غربی شکل گرفت. بدیهی است که همزمان با این جهت‌گیری، تکنولوژی نیز به این مملکت وارد شده و نواخ خود را نیز داخل این فرهنگ کرده بود.

۱) موسیقی جدید ایرانی از سطح موسیقی محلی و مقامی و موسیقی طرب ارائه شده در میان دربار و نخبگان توسط کلنل وزیری به نت درآمد.

۲) نمایش و تیاتر جدید جانشین تعزیه و سیاه‌بازی و خیمه شب‌بازی و... شد و سپس نویسی متداول گشت.

۳) شعر مکلف جای خود را به اوزان جدید و شعر راحت و ساده داد. (ایرج میرزا، عارف قزوینی و...) و پس از چندی شعر نو زاده شد (توسط تندرکیا و نیما و دیگران)

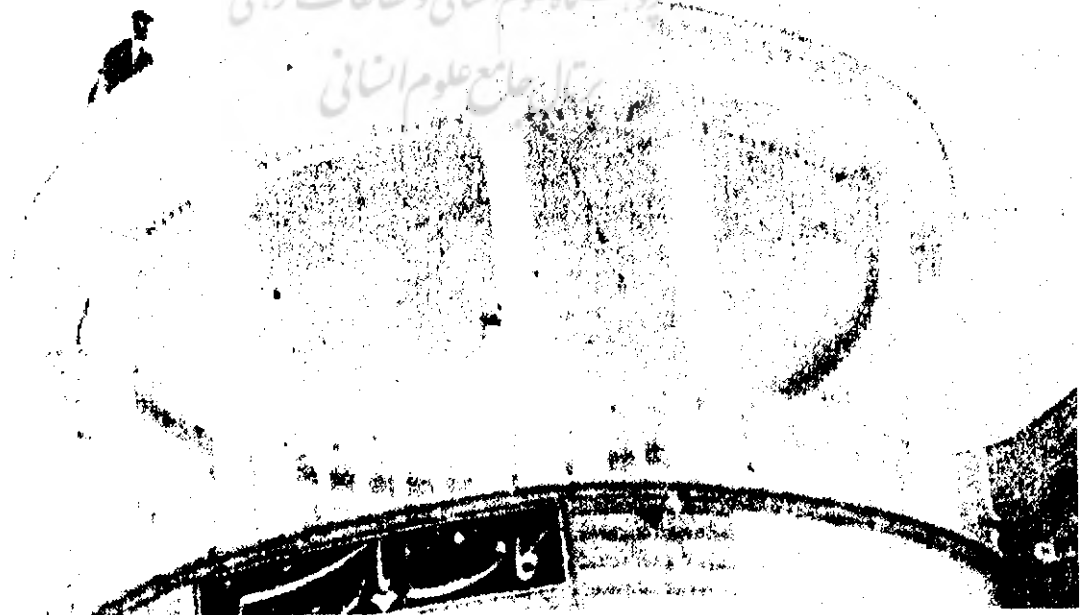
۴) ادبیات مکلف و مطلق جای خود را به ساده‌نویسی و گزارش‌نویسی و راپورت‌نویسی داد. (طالبوف، اعتمادالسلطنه و...)

۵) نقاشی که در قلمرو شعر و خوشنویسی و نگارگری به عنوان تصویرسازی به کار می‌رفت و هویت مستقل نداشت (در فنونی مانند نگارگری، تذهیب، تشعیر و... دیده می‌شد) با نقاشی رئالیستی دوران کمال‌السلک مستقل شد.

۶) از میان گزارش‌نویسی و مقالات داستان کوتاه و رمان بیرون آمد (جمالزاده و دیگران)

۷) معماری فرنگی از دربار و دیوانسالاری آغاز شد و جانشین معماری سنتی (اندرونی و بیرونی) گشت و زمینه‌ساز معماری شهری دوران رضاخانی شد.

۸) اندیشه‌های جدید نخست با ترجمه و سپس در قالب



حاجی آقا آکتور سینما

مقالات عرضه شده و رایج شد.

در پس تمام این اندیشه‌ها بود که سینما به گونه‌ای خاص- از طریق دربار و بدون آنکه پایگاهی در میان روشنفکران و حتی نخبگان اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی داشته باشد به ایران وارد گشت. اما سینما تا مدت‌ها پس از ورود به این مرز و بوم نه یک هنر و یک فرهنگ بلکه فقط شعبه‌ای بود.

۲) سینما: خردجال و شعبه بازی: «ملی‌یس» شعبه بازی زبردست بود. او دریافته بود که با سینما می‌توان تردستی و شعبده رابه گونه‌ای مردم پسند و پرطرفدار عرضه کرد. در این مسیر او پیشتاز سینمای علمی-تخیلی شد. و واقعیت این است که سینما در ابتدای شکل‌گیری خود چیزی جز این نبود. تصاویر- گیج‌کننده برای تماشاگرانی که از این جعبه‌عجیب و غریب انتظار معجزه داشتند؛ دیدن چیز تازه‌ای که در واقعیت اتفاق نمی‌افتاد.

مظفرالدین‌شاه مسحور این تصویر رؤیایی شد و مانند کودکی فریب خورده سینما توغراف را خرید و به مسلکت آورد. و مانند کودکی آن‌را تماشا می‌کرد. اما مشکل تنها بدهت شاه قاجار نبود، واقعیت این بود که سینما هنوز چندان از شعبه فراتر نرفته بود.

شاه می‌ترسید. او می‌دانست که به راحتی نمی‌تواند این وسیله عجیب و غریب را به مسلکت داخل کند. هنوز وحشت او از اعتراضات علماء در باب آن‌چه همراه با غرب می‌آمد پایان نیافته بود. بنابراین دستگاه فیلمبرداری به دربار رفت و در همان محدوده باقی ماند. شاه خوشگذران دلقک باز از سینماتوغراف برای برداشتن فیلم‌هایی از موضوعات عجیب و غریب که عمدتاً در دربار اتفاق می‌افتاد استفاده کرد. و با حفظ فراوان فیلم‌ها را برای اندرونی به نمایش درآورد. شاه در آن موقع نمی‌دانست که سال‌ها بعد محسن مخملباف «ناصرالدین‌شاه آکتور سینما» را خواهد ساخت!

سینما مدت‌ها از دید مردمان پنهان ماند، چرا که برای مردم وارد مسلکت نشده بود. در تمام این مدت سه گروه بودند که با سینما ارتباط برقرار می‌کردند:

۱) درباریان قاجار

۲) از فرنگ برگشته‌ها

۳) اقلیت مذهبی

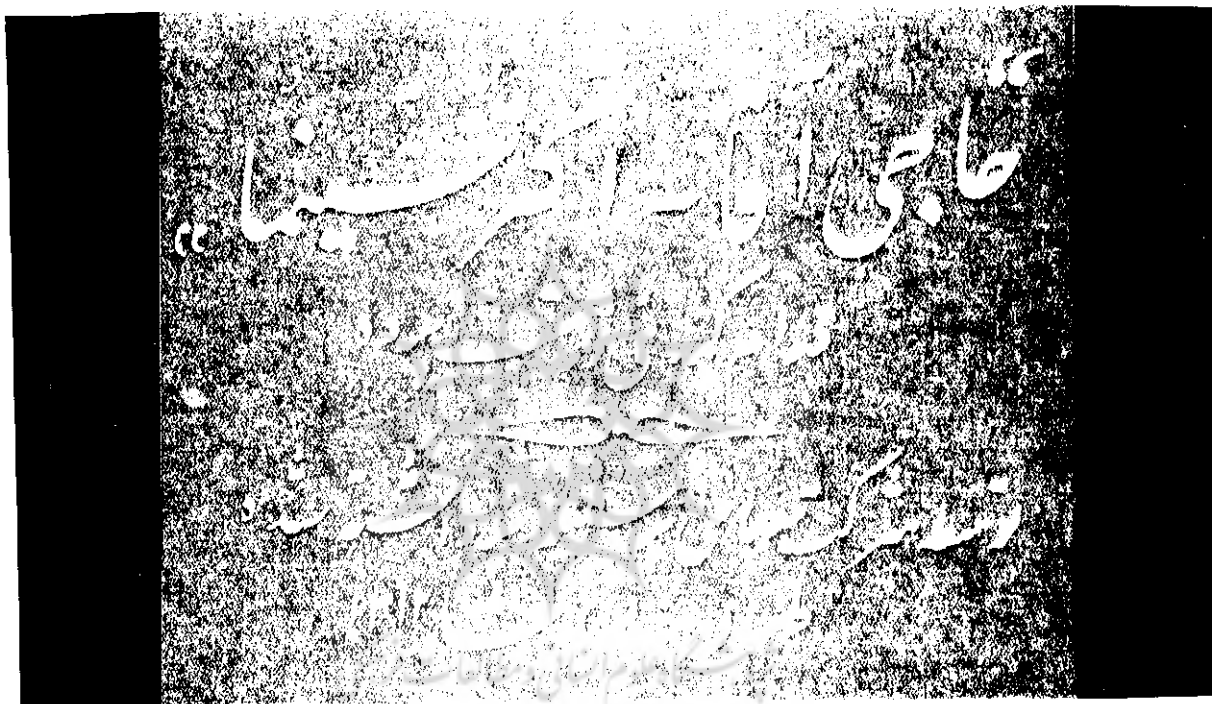
درباریان قاجار که موضوع اولین فیلمبرداری‌ها و اولین تماشاگران سینمای ایران بودند کودکانه با سینما رابطه برقرار کردند و آن‌را وسیله لذت بردن و سرگرم شدن می‌دانستند. چیزی عجیب و غریب که در اختصاص آنها بود.

از فرنگ برگشته‌ها تصاویر سینمایی را در بلاد فرنگ دیده بودند و دوست داشتند که در مملکت این تصاویر موجود باشد. آنها اولین کسانی بودند که در جریان تولید سینمایی فعال شدند. اما، مسلمانان هنوز تمایل نداشتند که این خردجال را بکار بگیرند، لذا اقلیت‌های مذهبی و عمدتاً آرامنه اولین فیلم‌ها را ساختند. اقلیت آرامنه که از زمان صفویه جای خود را در جامعه شیعی یافته بودند و همواره محملی برای امورات غیرشرعی در شریعت مسلمانان بودند، (تولید کنندگان مشروبات الکلی و همچنین برخی موارد دیگر...) در دوران مشروطه جایگاه اجتماعی محکم‌تری یافته بودند. وجود میرزا ملکم خان و میرزایعقوب خان و پیرم خان ارمنی در میان مشروطه‌خواهان و همچنین فعالیت آنان در بنیانگذاری اولین صنایع در ایران پایگاه اجتماعی آنان را محکم کرده بود. آنان به عنوان مترجم، صنعتگر، طبیب فعال بودند. اولین عکاس‌ها، اولین بازیگران مرد و زن اکثراً ارمنی‌ها بودند. و همین آرامنه بودند که در آغاز فعالیت سینما در ایران نقشی مهم و ارزشمند یافتند.

واقعیت این بود که نخستین دستگاه سینماتوگراف بسیار زود وارد ایران شد (با فاصله اندکی از اختراع سینماتوگراف)، و به همین دلیل تا مدت‌ها پس از فعالیت سینماتوگراف به عنوان یک دوربین جریان تولید سینمایی در ایران آغاز نشد.

### سینما و باورهای دینی در ایران:

در ابتدا مشکل اصلی بر سر سینما نبود، بلکه بر سر توابع و عواقب آن بود. مشکل این بود که تماشای سینما مستلزم فعل حرام محسوب می‌شد. مشکل این بود که سالون سینما که بقول ادبای قاجار آقایان و خوانین محرمه می‌بایست در یک سالون سینماتوگراف به تماشای فیلم بشینند، امکان حرام محسوب می‌شد. مشکل این بود که تماشای فیلم امکان وقوع فعل حرام را برای تماشاگر بوجود آورده و اباحه را ترویج می‌کرد و شاه قاجار وقتی که دوربین و پروژکتور نمایش فیلم را به دربار برد همه



بست و به جان فرهنگ سنتی این کشور افتاد. فیلم‌های اولیه یا در مقابله با فرهنگ سنتی بودند و یا شوق فرهنگ جدید. و به همین دلیل بود که از همان ابتدا سینما مورد تحریم نیروهای مذهبی و سنتی قرار گرفت، اما یک اتفاق سیاسی باعث جلوگیری از نابودی سینما در همان نطقه شد: رضاخان میرپنج در سیم حوت سنه ۱۲۶۹ هجری شمسی با یک کودتای نه چندان جدی تهران را فتح کرد.

#### رضاخان و سینما:

کودتای رضاخان و پس از مدتی به سلطنت رسیدن او از عحیث‌ترین نکات تاریخ معاصر ایران است. رضاخان فردی نظامی، بی سواد، روستایی، بدون آشنایی با فرهنگ غربی (و اساساً فرهنگ) بود، اما مأمور بود که آن‌چه را که در قانون اساسی (به عنوان دستورنامه حکومت نوین ایران) آمده بود اجرا کند، و وی آن را اجرا کرد. او ساختار سنتی و روابط اجتماعی

این چیزها را می‌دانست. شاه می‌دانست که تماشای فیلم در ملاء عام چیزی نیست که مردم دیندار و عسای دین به راحتی از آن بگذرند. و می‌دانست که غیرت دینی می‌تواند به راحتی خانسانش را به باد دهد. بنابراین دایر شدن سالون سینما و به طریقی اولی تولید فیلم ایرانی با ۲۰ سال تأخیر پس از ورود اولین دوربین به ایران اتفاق افتاد. برای شاه قاجار چندان اهمیتی نداشت که سینساتوگراف وارد زندگی اجتساعی مردم شود. او دوست داشت خودش فیلم تماشا کند.

#### سینما، ابزار تجدد:

سینما موضوع جدیدی قلمداد می‌شد، بدین لحاظ بلافاصله به روی گذشته شمشیر کشید. تا زمانی که سینما در انحصار دربار بود و یا در سال‌های اولیه ساخته شده فیلمهای فرنگی را نمایش می‌دادند هنوز اتفاق مهسی نیفتاده بود. اما با شروع تولید سینمایی، سینما روزه روی فرهنگ سنتی ایران، شمشیر را از رو



حاجی آقا آکتور سینما

چندانی برای گفتن نیست، اما دو فیلم دیگر یعنی دختر لر: جعفر و گلنار و حاجی آقا، آکتور سینما تفسیرپذیرترین فیلم‌های ایرانی در شرایط ساخت خود محسوب می‌شوند. هر دو فیلم از مهم‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران هستند و هر دو فیلم با شرایط ساخت خود ارتباط عمیق دارند.

#### دختر لر: جعفر و گلنار:

فیلم دختر لر تقریباً تمام سینمای ایران را نشان می‌دهد. (۱) فیلم دختر لر به لحاظ ساختمان سینمایی فیلم کاملی است. داستان، شخصیت‌پردازی، فیلمبرداری دارد. از جنبه‌های سرگرم‌کننده سینمای زمان خود مانند رقص و آواز بهره‌مند است. از درگیری و اکشن استفاده کرده است و در نهایت فیلمی کلیشه‌پسند و عامه‌پسند است. فیلم در آن شرایط زمانی ناطق بوده است. هر ده سال می‌توان یک فیلم دختر لر را با توجه به تغییر شرایط اجتماعی-اقتصادی ایران ساخت.

(۲) فیلم دختر لر علی‌رغم این که از روی فیلم‌های هندی کپی برداری شده و در هند نیز ساخته شده است. از جنبه‌های سینمای ملی نیز برخوردار است. فیلم به شرایط روستایی ایران توجه کرده، لباس‌های محلی و لهجه محلی را مورد استفاده قرار داده، و از عناصر محلی و ملی نیز بهره‌مند شده است. شاید دختر لر تا ۳۰ سال بعد از اولین فیلم سینمایی ایرانی، ایرانی‌ترین فیلم سینمای ایران باشد.

(۳) فیلم دختر لر سرنوشت اکثر فیلم‌های ایرانی را به خود دیده است: داستان فیلم عاشقانه و در رثای وطن بوده است، اما در جریان سانسور به فیلمی در ستایش پیشرفت‌های مملکتی تبدیل شده است. از همان ابتدا سانسور به سراغ فیلم آمده است. نکته جالب در سینمای ایران این نکته است که اولین فیلم تولید شده در ایران، اولین سانسور اعمال شده و اولین نقد نوشته شده (توسط مرحوم سعید نفیسی)؛ همزمان اتفاق افتاد.

(۴) دختر لر و شرایط سیاسی و اجتماعی ایران: با گذشت دورانی کوتاه پس از انقلاب مشروطیت، سهل‌انگاری و بی‌کفایتی مظفرالدین شاه و قلدری و دیکتاتور منشی محمدعلی‌شاه و حکومت کودکانه احمد شاه پس از ده سال از گذشت انقلاب مشروطیت مملکت به دلیل خصوصیات قومی و اقلیمی دچار وضعیت متشنجی شد. عمده‌ترین دلیل تشنج اقوامی بودند که در

سنتی ایران را به زور دگرگون کرد. سازمان‌های اداری را به زور تشکیل داد. سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران را با قلدری تغییر داد، به گونه‌ای سنتی آن را ویران و جانشین‌های جدید را به وجود آورد. با وجود روحیه روستایی تجددگرایی را تشویق و جایگزین کرد، با وجود آن که در اخلاق شخصی وی اثری از علاقه به این تجددگرایی دیده نمی‌شد. هر آن‌چه را که برای جامعه جدید مبتنی بر سازمان اجتماعی و اداری غربی ضروری بود با قلدری ساخت و پوشش و گویش جامعه را با قلدری دگرگون کرد.

به نظر نمی‌رسد که رضاشاه هیچ علاقه‌ای به فرهنگ جدید غرب داشته باشد، اساساً به نظر نمی‌رسد که او به هیچ فرهنگی علاقه داشته باشد. اما علیرغم اینها به راحتی می‌توانست مدافع پدیده‌هایی مانند رادیو و موسیقی و سینما شود. رضاخان مأموری مطمئن برای پیاده کردن دستوراتی بود که در قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله آمده بود. و اگر حکومت او نبود شاید سینمای ایران تا مدتها شکل نمی‌گرفت.

آبی و رابی، دختر لر، حاجی آقا، آکتور سینما:

آبی و رابی اولین فیلم تولید شده ایرانی است. و طبیعی‌ترین فیلمی که می‌بایست ساخته شود. هر سینمایی در جهان با یک آبی و رابی ساخته می‌شود. در این باره حرف

جریان مشروطیت دچار آگاهی شده و پس از مشاهده بی کفایتی هر کدام به نوعی با حکومت مرکزی درگیر می شدند. اولین کار رضاخان سرکوب جریان‌هایی بود که بر علیه حکومت مرکزی قدمی افراشتند؛ رضاخان به سرکوب جنبش سیدمحمد خیابانی، میرزا کوچک خان جنگلی، کلنل محمدتقی خان پسیان، جنبش دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها و چاکوتایی‌ها، شیخ خزعل و دیگران پرداخت. و تلاش کرد تا با استقرار قوای ژاندارم در مناطق روستایی و تخته قاپو کردن عشایر امکان تحریک نیروهای اجتماعی کوچرو را که از عوامل اصلی اغتشاش بر علیه دولت بودند و بالقوه امکان درگیری با رضاخان را داشتند، بگیرد. رضاخان در همین مسیر تلاش کرد تا با محور قرار دادن فرهنگ ملی- و تهرانی- به نوعی به سرکوب فرهنگ‌های محلی بپردازد. تغییر داستان دختر لُر در جریان سانسور از یک فیلم میهنی به فیلم

دولتی در راستای سیاست‌هایی بود که رضاخان از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۳ انجام می داد و به نوعی توجیه سیاست‌های او محسوب می شد. شعار و گفتار آخر فیلم نیز در باب رفتن به تهران و دیدن پیشرفت‌های مملکتی در همین راستا بود.

وقتی دختر لرساخته شد «ملی‌یس»، «گرفیفت»، «آیزنشتاین»، «پودوفکین» آمده بودند و سینما سر و سامان گرفته بود.

#### حاجی آقا، آکتور سینما

فیلم حاجی آقا، آکتور سینما از عجیب‌ترین فیلم‌های سینمایی ایران است. فیلمی درباره سینما در سینمایی که هنوز به وجود نیامده است. حاجی آقا، آکتور سینما داستان مردی است با ظاهر و وجهه مذهبی- که بعدها کلیشه مردم مذهبی در سینمای قبل از انقلاب ایران شد- که با سینما مخالف است. اما وقتی فایده سینما را برای شخص خودش می بیند با سینما موافقت می کند. فیلم در شرایطی با این موضوع ساخته شد که هنوز سینمایی در ایران وجود نداشت. گویی فیلم یک پیش بینی درباره آینده است.

فیلم، به مانند جعفر و گلنار فیلمی تبلیغاتی است. فیلمی که قرار است از همان ابتدا به قضایای که بعدها درباره سینما از جانب جناح‌های سنتی به عمل خواهد آمد پاسخ دهد. جوابیه‌ای است به سؤالی که بعداً پرسیده خواهد شد. کسی جرأت پرسیدن آن سؤال را نداشت. حالا دیگر کارمندان دولت مجبور بودند دست زنان‌شان را که حجاب از سر برداشته با کلاه فرنگی به دیدن فیلم می رفتند، بگیرند و سالتن‌های سینما را پر کنند.

#### نسبت فرهنگ، سیاست و سینما در دوران حکومت رضاخانی:

در دوره رضاخان این فیلم‌ها ساخته شد: حاجی آقا آکتور سینما، آبی و رابی، دختر لُر: جعفر و گلنار، لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد و فردوسی  
بی شبهه این دوره از ادوار تاریخی ویژه‌ای است که سیاست فرهنگی روشن و مشخص در جامعه ایران وجود داشته است. سیاستی یکدست و مشخص که مخالفت با آن مقدور نبود. خطوط محوری سیاسی که موجب می شد این سیاست فرهنگی اتخاذ شود به شرح زیر بود.



اوانس اوگانیانس





بشت صحنه لیلی و محتون

۱) تغییر نظام اجتماعی ایران از شکل سنتی به شکل مدرن: با ورود اولین زمینه های تکنولوژی، این پدیده آغاز به گسترش کرده و مجموعه ای از صنایع در کشور به وجود آمد. تمرکز صنایع در کشور آرام آرام نیروهای بخش صنعتی را گسترش داد. در کنار گسترش نیروهای بخش صنعتی، بخش خدماتی نیز در طهران گسترش یافت. بخش مرکزی شهر تهران (لاله زار و...) به مرکز ارائه خدمات تبدیل شد. رستوران ها، هتل ها، لقانطه ها، داروخانه ها، خیاطخانه ها، آرایشگاه ها و... به تدریج و عمدتاً توسط خارجیان و اقلیت های دینی شکل گرفت. پول اهمیت بیشتری در مبادلات اقتصادی یافت و تقسیم کار اجتماعی در شهر به صورت نوین و جدید درآمد. به تدریج این اتفاقات منجر به پر رنگ شدن بخش جدید جامعه ایران شد. بخشی که پیشگام غربزدگی این کشور به شمار می رفت. اصطلاحات فرانسوی و انگلیسی در میان متجددین باب شد. «حسن مقدم» نمایشنامه جعفرخان از فرنگ برگشته» را در توصیف متجددینی نوشته بود که دل و سر به فرهنگ فرنگ باخته بودند. اسامی جدید باب شد: اسامی فرنگی در مورد فروشگاهها و مؤسسات مختلف و اسامی ایرانی غیراسلامی رایج شد. القاب و کنیه ها حذف شد و به تدریج واژگان جدید فارسی شکل گرفت. واژگانی که گاه تحت نظر فرهنگستان رضاخانی به شکلی مسخره درمی آمد. جامعه ایرانی در اوایل حکومت رضاخان - خصوصاً در تهران -

اگرچه آرام آرام از حالت سنتی خارج و به شکل جدید درمی آمد، اما هنوز همه چیز صورت کاریکاتوری خود را داشت. همه چیز اغراق شده و تصنعی به نظر می رسید.

۲) تغییر سازمان سیاسی در ایران: سازمان سیاسی جامعه ایران نیز همزمان با تغییرات اجتماعی با تغییرات اساسی مواجه شد. تا پیش از دوران رضاخانی سازمان سیاسی به گونه ای سنتی اداره می شد. شاه برآمده از عشیره قاجارخان خانان بود و فرزندانش کسانی که پایه های حکومت را محکم می کردند. هیأت وزیران و نیروهای کشوری و لشکری نوکران شاه محسوب می شدند و علی رغم وجود دولت و مجلس کشور همچنان توسط شاه و صدراعظم اداره می شد. کشورهای بیگانه از طریق عوامل درباری خود خان بزرگ را کنترل می کردند. روابط سازمان سیاسی همگی از طریق غیررئاسیاتی اتفاق می افتاد و هنوز سازمان های سیاسی مانند وزارتخانه ها، احزاب، سازمانهای دولتی و ارتش و نیروهای انتظامی شکل رسمی نداشت. بارخ دادن کودتای ۱۲۹۹ به تدریج سازمان سیاسی تشکیل شد. نهادهای سیاسی استقرار یافتند و علی رغم این که رضاخان قدرتی فراتر از هر فردی داشت و فراتر از سازمان سیاسی فعالیت می کرد، اما به هر تقدیر سازمان سیاسی بوجود آمده بود. شکل گیری سازمان سیاسی شیوه اعمال اقتدار را دگرگون کرد و در نتیجه سیاست فرهنگی به وجود آمد. و سازمانهایی برای اعمال سیاست فرهنگی شکل عینی به خود گرفتند.

۳) تغییر سازمان اداری جدید شکل گرفت. آدمهای اقتصادی و سیاسی و از فرنگ برگشته ها مدیران سازمان اداری را تشکیل می دادند. ادبیات آن دوره گویای این نکته است که سازمان اداری جدید و فساد اداری همزمان به وجود آمده ریشه و اختلال و فروش منصب و شغل و پست از اولین نتایج و توابع



عبدالحسین سینا

سازمان اداری جدید بود. توصیه نویسی و توصیه پذیری رایج بود. و یکی از مقتدرترین گروه‌هایی که سازمان اداری کشور را اداره می‌کرد فراماسونری بود که در حقیقت کنترل‌کننده اصلی سازمان سیاسی و سازمان اداری کشور محسوب می‌شد.

۴) تغییر شکل جامعه ایران: ورود غرب به ایران نه به اقتضای اقتصاد و فرهنگ و روابط اجتماعی بلکه به اقتضای شرایط سیاسی اتفاق افتاد. به همین دلیل اتفاقی تحمیلی بود. این امر باعث شد که به جای آن که ابتدا ضرورت به وجود آمده و سپس پدیده‌ای شکل گرفته و پدید آید، اشکال مختلف زندگی غربی مانند گیاهان هرز، بی‌هیچ دلیلی شکل بگیرند و اتفاق بیفتند و سپس وجود آنها توجیه شود. ورود ماشین و صنایع و احداث آن راه آهن ضرورت نداشت. اما رضاخان درصدد آن بود که در قدم اول شکل جامعه ایرانی را غربی کند تا بعد رسم غربی نیز حاکم شود. در این مسیر نخست تغییر شکل در جامعه ایران بوجود آمد. تغییر لباس نخست در مردان و آنگاه در زنان از قدم‌های اولیه این تغییرات محسوب می‌شد. حفظ ظواهر جدید چنان ضروری بود که اجباری شمرده شد. از ۱۷ دی ۱۳۱۴ تغییر پوشش در مورد زنان نیز با جدیت اجرا شد. این امر مخالفت‌های فراوانی را برانگیخت، مخالفت‌هایی که تماماً سرکوب شده و جز رخ دادن سلسله‌ای از اعتراضات نتیجه‌ای نبخشید.

البته حکومت رضاخان به دلیل خصلت دیکتاتوری آن در پشت درهای خانه‌ها متوقف شد. هنوز حکومت رضاخانی از ابزار کافی حکومت‌های توتالیتر برای ورود به خانه‌ها برخوردار نبود.

۴) تغییر در اندیشه‌ها و نگره‌های دینی: به هم ریختن امپراطوری عثمانی، تقسیم شدن دنیای غرب به مجموعه‌ای از کشورهای کوچک و ضعیف شدن جهان اسلام، این فرصت را برای رضاخان پیش آورد که مانند همتای ترک خود (کمال آتاتورک) به نوعی تغییرات عمیق در نگره‌های دینی دست بزند. این تغییر در چند زمینه صورت گرفت:

۱) محدود کردن جامعه دینی و ایزوله کردن آن در ارتباط با جامعه عمومی.

۲) برخورد جدی با علائم و نشانه‌های حضور دین در جامعه (این امر عمدتاً به جزئان روحانیت مربوط می‌شد، رضاخان مانند پادشاهان پیش از خود در مراسم عزاداری شرکت می‌کرد و مراتب اخلاص خود به خاندان نبوت و طهارت را بیان می‌داشت.

۳) برخورد جدی با فرهنگ عربی و قرآنی: با توجه به اتکاء اسلام به زبان عربی نوعی مخالفت با زبانی عربی پی گرفته شد. زبان عربی مورد نکوهش قرار گرفت و علائم و نشانه‌های آن از ادبیات ایران حذف شد. نوعی رویکرد به ادبیات ایران قبل از اسلام مورد توجه قرار گرفت و در مقابل فرهنگ عربی و قرآن تقویت شد.

۴) جدیت در جلوگیری از تبدیل جامعه دینی به جامعه سیاسی. رضاخان مشکلی با حضور و بقای دین در جامعه نداشت. او خود را دیندار می‌دانست و هرگز بر علیه دین علناً تظاهر نمی‌کرد. اما دوست نداشت که حیثیت دینی وسیله‌ای برای مخالفت سیاسی شود، لذا تلاش کرد تا حتی الامکان ریشه روحانیت را از بن برکند و اثری از آن باقی نماند. بدین ترتیب بود که رضاخان هرگز مرحوم سیدحسن مدرس را تحمل نکرد و در واقعه مسجد گوهرشاد علناً در فضای اماکن متبرکه که تا آن زمان مکان امن و پناهگاه بیچارگان و بی‌پناهان قلمداد می‌شد، تیراندازی کرد. و تعدادی از مردمان را کشت: رضاخان عملاً تلاش کرد که منزلت و ارزش اجتماعی-سیاسی لباس روحانیت را از بین ببرد، کار بدانجا رسیده بود که در آن دوره شایع گشت که اگر روحانیون سوار اتومبیل بشوند ماشین پنجر خواهد شد!



لیلی و مجنون

### ۵) ایران؛ از جنگ اول جهانی تا جنگ دوم:

در سال ۱۹۱۴ آتش جنگ اول جهانی شعله ور شد، آتشی که چهار سال ویرانی و خرابی به بار آورد. درست در شرایط بحرانی جهان، در هنگامی که ناعه جنگ جهان را به کام خود می کشید بزرگترین اتفاق سیاسی قرن ما یعنی انقلاب اکتبر شوروی رخ داد.

وقتی جهان پس از جنگ آرام شد، یک قدرت تازه وارد منازعات سیاسی جهان شده بود.

همزمان با پایان جنگ اول، در سال ۱۹۱۹ قرارداد وئوتو الدوله به قصد غلبه کامل انگلیس بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی ایران مطرح شد، اما قرارداد چنان ننگین بود که کسی جرأت نکرد از آن دفاع کند.

پس از جنگ دوم به تدریج جهان به سوی نظمی تازه رفت. روند غرب گرایی، توسعه شهرنشینی و گسترش سازمانی های اداری از یکسو و گسترش صنایع از سوی دیگر در فاصله میان دو جنگ در تمام جهان اتفاق افتاد. و چهره جهان را دگرگون کرد. انگلیس حلقه سیاسی خود را به دور اتحاد شوروی جدید التأمین کشید.

لهستان، فنلاند، ترکیه، افغانستان، چین و ایران در برنامه گسترش نفوذ انگلیس قرار داشت.

از سوی دیگر همزمان با حکومت رضاخان در ایران تعادل جهان به هم ریخت. بحران اقتصادی در سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۵ ایتالیا، آلمان و آمریکا را فرا گرفت. همین امر باعث شد تا پس از چند سال از آغاز سلطنت رضاخان قدرت استعماری برای

کنترل جهان با ضعف مواجه شود. استعمارگران بزرگ چنان درگیر بحران های داخلی خود بودند که عوامل داخلی آنها مانع از رضاخان. این امکان را می یافت که از قدرت جهان سربلندی کند. به تدریج رضاخان این امکان را یافت که تا حدی از زیر نفوذ انگلیس بگریزد. این امر نه به دلیل استقلال طلبی او، بلکه به دلیل قلدری و کله شقی او بود. رضاخان چنان به خویش غره شده بود که تصمیم گرفته بود بقیه برنامه را خود اجرا کند. اما به زودی دریافت که مجبور به وابستگی به یکی از قدرت های بزرگ است. او در این مسیر به سوی قدرت نوظهور یعنی آلمان رفت. آلمانی که در بحران اقتصادی سنگینی فرو رفته بود. و در میان جنبش های عدالتگرای آلمان به تدریج «آدولف هیتلر» گرافیسست سخنور حزب ناسیونال سوسیالیست را تشکیل می داد. «آدولف هیتلر» تئوری های فاشیستی فیلسوفان آلمانی را به ایدئولوژی سیاسی جدید آلمان تبدیل کرده و برای تمام جهان خط و نشان می کشید. رضاخان هیتلر را برگزید و تلاش کرد تا ایدئولوژی مشابه اندیشه های او را در ایران پی بگیرد. تکیه بر گذشته، احترام به خاک و خون اجدادی، تکیه بر نژاد آریایی اصول اندیشه های رضاخان را تشکیل داد. وی در اصول فرهنگی اش ایدئولوژی آلمانی ها را مورد توجه قرار داد. معماران آلمان در ایران وارد شده و به تبع این گرایش ساختمان های بزرگ اداری- ساختمان دادگستری و منطقه مرکزی شهر تهران و بسیاری از ادارات دیگر را ایجاد کرد. نشانه هایی از این گرایش آلمانی رضاخان را در کتاب «حاجی آقا» اثر ارزشمند صادق هدایت می توان ملاحظه کرد. در سال ۱۹۳۹ «بربادرفته» پربیننده ترین اثر سینمای آمریکا ساخته شد. در اواخر حکومت رضاخان سینمای جهان پیشرفت کرده بود. بهترین فیلم تاریخ سینما یک سال پیش از سقوط رضاخان ساخته شد. سازنده فیلم -اورسن ولز- با بدشمنی مواجه شد، چرا که همشهری کین (ساخته نابغه ۲۵ ساله آمریکایی) رقیب سرسختی را در اسکار جلو چشم خود دیده بود. دره من چه سرسبز بود! کثر جوایز اسکار را به خود اختصاص داد. در سال ۱۹۴۱ که این دو فیلم ساخته شد آمریکا تازه از بحران اقتصادی بیرون آمده بود. اما در انتظار یک جنگ بزرگ بود. آدولف هیتلر، فاشیست احساساتی که ابلهانه گمان می کرد با تئوری های علمی می توان تکلیف جهان را یک سره کرد، شمارش معکوس کشتار جمعی را آغاز کرده بود. ■